

ولایت امام توحید



آنچه اساس و بنیان اندیشه اسلامی بر آن ابتدای تمام دارد، آموزه توحید است. با آنکه توحید، خود اندیشه‌ای متاخر از آموزه وجود خداوند است، اما قرآن کریم و سنت معصومین علیهم السلام بدان بیش از هر چیزی اهتمام و عنایت نشان داده است.

آنچه اساس و بنیان اندیشه اسلامی بر آن ابتدای تمام دارد، آموزه توحید است. با آنکه توحید، خود اندیشه‌ای متاخر از آموزه وجود خداوند است، اما قرآن کریم و سنت معصومین علیهم السلام بدان بیش از هر چیزی اهتمام و عنایت نشان داده است. شاید بتوان راز این توجه را در توحید منحصر به فردی دانست که اسلام منادی آن است؛ توحیدی که در هیچ آیین و مکتب دیگری نمی‌توان نشانی از آن جست‌وجو کرد. از این رو می‌توان تمایز اصلی اسلام را از دیگر ادیان، در توحید پاک و خالصی که ارائه می‌دهد، مشاهده کرد. قرآن کریم این توحید خاص را به گونه‌ای آسان‌یاب و در عین حال در بسیاری از موارد به همراه تشبیهاتی بیان کرده است.

از این رو، درک صحیح این آیات را منوط به مراجعه به آیات محکمی همچون [#171](#)؛ لیس کمثله شیء / هیچ چیزی مانند او نیست» دانسته است؛ امری که در صورت عدم تحقق و عمل به ظواهر خود این آیات، از آن با عنوان فتنه‌جویی یاد شده است. بنابراین می‌توان توحید را از این جهت امری دو بعدی دانست؛ به این معنا که اگر قواعد صحیح فهم آن رعایت شود، به سادگی و با اندکی نظر حاصل می‌آید و اگر این قواعد که به کار فهم صحیح متن می‌آیند، به کار گرفته نشوند، آنگاه شاهد انحرافی اساسی در توحید و بالمآل در دین، خواهیم بود. نقش امامان معصوم علیهم السلام که بی‌لغزش و انحراف تفسیری صحیح و خالص از توحید را ارائه دهند - به گونه‌ای که نه مردمان را در دام تشبیه و فتنه‌جویی اندازند و نه ره تنزیه در پیش گیرند - بیش از هر فراز دیگری، در این امر روشن می‌شود. جالب آن است که در تاریخ نحله‌های اسلامی چنین امری روی داده است؛ به این معنا که برخی از ایشان جانب تنزیه و تعطیلی صفات را گرفته‌اند و جهمی و معتزله نام داده شده‌اند و برخی ره تشبیه در پیش گرفته‌اند و مشبهه و مجسمه و کرامیه نام داده شده‌اند. و آنان که تلاش کرده‌اند، تا بخشی از این دو جریان نباشند به سبب دوری از اهل بیت رسالت به راست و چپ این معرکه متمایل شده‌اند. در این میان اما ائمه راستین مسلمین به ارائه طریق صحیح توحید همت ورزیده و به فراخور حال به بیان صواب آن پرداخته‌اند. امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام، که این جستار به مناسبت ولادت ایشان در یازدهم ذی‌قعدة سال 148 هجری فراهم آمده است، یکی از امامانی است که به سبب موقعیت خاص سیاسی و نیز اوج فعالیت فرقه‌ها، مذاهب و ادیان مخالف در عصر ایشان و در نتیجه ایجاد فضای تضاد حداکثری، توانسته است به خوبی به بیان ابعاد همه‌جانبه توحید و روش‌شناسی خاص اسلامی در این مورد بپردازد. در این جستار می‌کوشیم تا بخشی از این میراث گرانبگر را که در احادیث ایشان متجلی است، بازخوانی کنیم. ولادت امام علی بن موسی الرضا در یازدهم ذی‌قعدة سال 148 هجری، درست 15 روز پس از شهادت پدر بزرگ ایشان، امام جعفر بن محمد صادق علیهما السلام و در اوج اقتدار سیاسی عموزادگان هاشمی یعنی عباسیان روی داد. پس از آن اما عصر خفقان سیاسی هادی و مهدی و هارون عباسی فرارسید که معاصر با دوران پدر ایشان یعنی امام موسی بن جعفر علیهما السلام بود. عصر امامت ایشان اما از سال 183 هجری در شرایطی آغاز شد که حکومت هارون رو به زوال و آینده، آستان جنگ دو برادر - مامون و امین - بر سر خلافت پدر بود.

مامون توانست از معرکه برادر کشی پیروز خارج شود و اینگونه بود که عصر آزادی‌های سیاسی و مذهبی عباسیان از راه رسید؛ عصری که هر کس هر چه در انبان داشت، هویدا ساخت و اینگونه بود که فضای گفت‌وگو و مباحثه و مناظره با ترجمه کتب یونانیان و هندیان و ایرانیان در دارالحکمه مامونی شکل گرفت. امام که در شرایط خاصی به ولایت عهدی مامون رسیده بود از فرصت به دست آمده نهایت استفاده را برد و تمام تلاش خویش را برای ارائه توحید حقیقی به کار بست. این امر 2 نتیجه مشخص را برای ایشان به همراه داشت؛ نخست آنکه امت را از دام فرقه‌هایی که یا منادی تشبیه بودند و یا فریاد تنزیه صرف را سر می‌دادند می‌رهانید و دوم آنکه باب ورود به توحید را مشخص می‌کرد؛ به این معنا که از این طریق مردمان را به امامت حقیقی و قیادت و رهبری اصلی جامعه رهنمون می‌شد.

خود ایشان از این امر در حدیثی، با عنوان شرط کلمه توحید یاد کرده است. در این حدیث که به سلسله‌الذهب (سند طلایی) معروف شده است، امام رضا (ع) محدثان نیشابور را اینگونه از پدران خود تا رسول خدا (ص) از جبرئیل از حضرت باری، روایت می‌کند که [#171](#)؛ لا اله الا الله دژ من است. هر کس در آن درآید از عذاب من در امان است». (التوحید، باب ثواب الموحدين و العارفين، ح 23). جالب آن است که یکی از راویان این حدیث یعنی اسحاق بن راهویه، از اهل حدیث در خراسان - که پس از آن یکی از ائمه حنابله و سلفیان به شمار می‌آمد - می‌گوید: چون ایشان این حدیث را خواند و به قصد حرکت بر مرکب سوار شد، محدثان نیشابور را ندا داد که [#171](#)؛ البته به شروطی و من یکی از آن شروط هستم».

از این روایت البته نمی‌توان به این نتیجه رسید که مفهوم امامت در مفهوم توحید مستتر است و بی‌درک مفهوم امامت نمی‌توان مفهوم توحید را دریافت بلکه منظور امام (ع) این است که در این زمانه به سبب رواج فهم نادرست از قرآن کریم و سنت نبوی، تنها می‌توان سراغ توحید را در این خانه که خانه رسالت و هبوط فرشتگان است، گرفت. شاید از همین روست که ذیل روایت را از صدر آن جدا می‌کند. اما ویژگی‌های این توحید ناب چیست؟ به نظر می‌رسد برای درک این حقیقت ابتدا باید به فضای فکری مخالف که در مقابل تفکر مدرسه اهل بیت علیهم السلام قرار دارد، نگاهی بیفکنیم. مخالفان اندیشه امام را می‌توان در قالب چندین مدرسه

دسته‌بندی کرد. نخست باید به مدرسه اهل حدیث که پس از آن به حنابله و بعد به سلفیه هم شهرت یافت، اشاره کرد. ویژگی اصلی این مدرسه آن بود که صفات اخباری یعنی صفاتی را که قرآن و سنت به خداوند نسبت داده بود با همان معنای ظاهری به خدا نسبت می‌داد. به‌عنوان مثال اگر در قرآن به خداوند نسبت داشتن دست (=ید) یا پا (=ساق) داده شده است، این صفات بلکه اعضا را باید با همین معنای ظاهری که ما از دست و پا به‌عنوان یک عضو می‌فهمیم، به خدا نسبت دهیم بدون اینکه هیچ فرقی با معنایی منتسب به مخلوقات داشته باشد. برخی دیگر از ایشان، به نحو دیگری این انتساب را انجام می‌دادند؛ به این معنا که این صفات یا اعضا را به خدا نسبت می‌دادند و پس از آن می‌گفتند: «#171؛ نه چون دیگر اعضا». به‌عنوان مثال می‌گفتند خدا دست دارد، اما نه چون دیگر دست‌ها؛ پا دارد اما نه چون پای دیگران. از این‌رو اهل حدیث به محدود بودن خدا به‌صورت مستقیم باور داشتند؛ چرا که از نگاه ایشان خداوند برای خود جهت فوقیت و جلوس بر کرسی و عرش را اثبات کرده است.

در نتیجه به‌صورت غیرمستقیم به جسم بودن خدا و بخش‌پذیر بودن و جزء‌بردار بودن او معتقد شدند چرا که از نگاه ایشان یک موجود یا محدود و متحیز بود و یا اصولاً وجود نداشت. مدرسه دیگری که در مقابل امام قرار داشت، مدرسه اعتزالی بود که خلیفه، خود بدان دلبستگی داشت. ایشان عموماً صفات را از خدا نفی می‌کردند و تمام صفات را به تاویل می‌بردند؛ عملی که اهل حدیث به‌شدت از آن گریزان بودند. مدرسه سوم اما شامل ادیان و مذاهبی می‌شد که اصل توحید را باور نداشتند یا توحید ذاتی را پذیرا بودند ولی از توحید صفاتی و افعالی رویگردان بودند. در این طیف ادیان و مذاهب و حتی مکاتب فلسفی گوناگونی قرار می‌گرفتند که هر یک از آنها بخشی از توحید اسلامی را قبول نداشت. شیوه برخورد امام با هر یک از این مدارس و مکاتب فکری متفاوت بود. جالب آن است که امام خطر اهل حدیث را بیش از دیگران ارزیابی می‌کرد و بیشتر فضای خطب و مباحثات کلامی خود را معطوف به این بخش از اندیشه مخالفین می‌کرد. به‌نظر می‌رسد علت این امر در ساده‌فهم بودن و عوام‌پسندانه بودن این اندیشه نهفته است؛ چنان‌که در داستان خیالی موسی و شبان که مولانا جلال‌الدین بلخی در مثنوی معنوی بیان کرده است، این سادگی و روشنی را نزد عوام مشاهده می‌کنیم.

از سوی دیگر فرقی چون جهمیه و معتزله که منکر صفات- لاقلاً صفات مشترک میان خدا و انسان- بودند، برای مستند ساختن اندیشه خویش چون اهل حدیث و حنابله، به قرآن و سنت نظر نداشتند. معروف است که اهل حدیث در عصر امام اصولاً نوشتن کتابی جز قرآن و روایت پیامبر (ص) را روا نمی‌دانستند و از این‌رو بسیار با قرآن و سنت مانوس بودند. طبیعی است که این امر در نظر مردمان بیشتر اثر مثبت گذارد و در نتیجه ایشان را تابع اهل حدیث کند، تا جهمیه و معتزله که اهتمامشان بیش از آنکه به کتاب و سنت باشد به نظریات فلسفی و کلامی بود که از بیشترشان حتی نامی در کتاب و سنت برده نشده بود! شاید سبب انقراض زود هنگام ایشان را نیز بتوان در عدم‌اهتمام و عنایت کافی ایشان به کتاب و سنت، ارزیابی کرد.

به هر روی می‌توان تلاش اصلی امام را در مواجهه با مشبهه به صورت کلی و اهل حدیث به‌صورت خاص بررسی کرد. امام بر این باور بود که مُشبهه، یعنی کسانی که خداوند و صفات او را به دیگر مخلوقات تشبیه می‌کنند؛ در واقع خدا را شناخته‌اند. از سوی دیگر بر این اندیشه پای می‌فشرد که جویندگان کنه و ذات خداوند اصولاً موحد نیستند چرا که ذات، امری قابل فهم نیست. همچنین کسانی که خداوند را دارای حد و در نتیجه محدود و دارای جزء و بخش می‌دانند، از نگاه امام در واقع خداوند را عبادت نمی‌کنند و در پیشگاه او سر کرنش و تعظیم فرود نمی‌آورند.

بنابراین خدای مشبهه اصولاً خدای قرآن و سنت نیست. اهمیت بنیادین بحث توحید نیز در همین فراز خلاصه می‌شود چرا که در عبادت شرط است که معبود را بشناسیم. نگاهی اجمالی به این شرط نشان می‌دهد که هیچ تردیدکننده‌ای نمی‌تواند در بداهت و وضوح آن شک و تردید روا دارد زیرا این پرسش که شما در عبادت، چه کسی را قصد می‌کنید و سر سجده در پیشگاه چه موجودی فرود می‌آورید، کاملاً منطقی می‌نماید. بنابراین بدیهی‌ترین شرط عبادت شناخت معبود است. نتایج بسیار مهمی بر این شرط مبتنی است. مهم‌ترین آن اما در محتوای عبادت خلاصه می‌شود: اگر کسی خدایی را عبادت کند که محدود، دارای جسم، دارای جهت، دارای اعضا و جوارح - هر چند این اعضا و جوارح شبیه اعضا و جوارح انسان نباشد، مثلاً بزرگ‌تر باشد یا بسیط باشد -، دارای تحیز و مکان است، آیا خدای حقیقی را عبادت کرده است؟ آیا می‌توان او را موحد به شمار آورد؟ پاسخ امام رضا (ع) به این پرسش منفی است؛ #171؛ و لا ایه عنی من شَبَّه و لا له تذلل من بعضه و لا ایه اراد من توهمه/ آن کس که خداوند را شبیه چیزی گرداند، بدو عنایتی نداشته است. و آن کس که او را دارای اجزا و ابعاض بداند در برابر او خشوع نکرده است. و آنکس که او را در وهم خویش تصویر کند، او را قصد نکرده است. «(توحید صدوق، باب التوحید و نفی التشبیه، ج2)

امام اما به این امر اکتفا نمی‌کند بلکه به طبیعت حال به بیان قاعده‌ای می‌پردازد که بی‌گمان از محکم‌ترین آیه قرآن یعنی آیه یازدهم سوره مبارکه شوری ماخوذ است؛ #171؛ لیس کمثله شیء/ هیچ چیزی [در هیچ امری، چه ذات، چه صفات و چه افعال] شبیه او نیست. «(شوری: 11)

سبب استناد امام به این آیه را باید گذشته از پاسخگویی به کسانی که مستند اصلی‌شان کتاب و سنت است، در بیان ارائه طریق حق به وسیله امام حق دانست؛ امامی که از جانب خداوند منصوب شده و به وسیله پیامبر منصوص شده و بهترین تفسیر را از کتاب خدا ارائه می‌دهد. قاعده امام‌رضا(ع) که از این آیه اخذ شده است، اما از این قرار است: #171؛ فکل ما فی الخلق لا یوجد فی خالقه و کل ما یمکن فیه یمتنع من صانع/ هر چه [به‌صورت کلی] در آفریدگان یافت می‌شود، در آفریننده، یافت نمی‌شود و هر چه [که به‌صورت کلی] در مورد آفریدگان ممکن است، بر آفریننده، محال و ممتنع است. «(توحید صدوق، باب التوحید و نفی التشبیه، ج2). از این‌رو دین و دینداری تنها پس از شناخت خداوند معنا می‌یابد و پیش از آن نه‌تنها ناحقیقی، بلکه بی‌معناست. معرفت نیز تنها با اخلاص یعنی عمل به قاعده‌ای که امام پایه می‌گذارد، میسر است؛ نفی آنچه در مورد بندگان صادق است یا حتی امکان دارد که صادق باشد از خداوند و نفی آنچه در مورد خداوند صادق است از بندگان. بنابراین اخلاص با تشبیه سازگار نیست. توحید امام اما بر تنزیه صرف

متوقف نمی‌ماند بلکه اثبات را نیز در بر می‌گیرد.

نحوه اثبات را می‌توان به‌وضوح در روایت شیخ صدوق رحمه‌الله از محمد بن عیسی بن عبید مشاهده کرد که می‌گوید: «#171; امام رضا (ع) به من فرمودند: به من بگو اگر به تو گفته شود که آیا خدا شیء هست یا نه، چه می‌گویی؟ گفتم: خداوند خود شیئیت را برای خویش ثابت کرده است؛ #171; قل ای شیء اکبر شهادة قل الله شهید بینی و بینکم / بگو گواهی چه چیزی بزرگ‌تر است؟ بگو خدا که میان من و شما گواه است.» (انعام: 19) بنابراین می‌گوییم: خداوند شیء است اما نه مانند اشیا دیگر زیرا اگر شیئیت را از او نفی کنیم، او را نفی و ابطال کرده‌ایم.

امام به من فرمودند: راست گفتی و درست. سپس به من فرمودند: مردم در مورد توحید 3 گروه هستند؛ مذهب نفی، مذهب تشبیه و مذهب اثبات بدون تشبیه. مذهب نفی و تشبیه هیچ‌یک جایز نیست چراکه هیچ‌چیزی شبیه خدا نیست. راه درست اما در مذهب سوم است؛ یعنی اثبات بدون تشبیه» (توحید صدوق، باب انه تبارک و تعالی شیء، ح 8). امام با این بیان در واقع قصد ارائه 3 گونه صفت را به نحو کلی دارد؛ نخست صفات مختص به خدا که در انسان یافت نمی‌شود مثل صفات ذاتی، دوم صفات مختص انسان مانند عجز و محدودیت که در مورد خداوند صدق نمی‌کند و سوم صفات مشترک مثل شیئیت که هم در مورد خدا به کار گرفته می‌شود و هم در مورد انسان اما معنای ایشان در مورد خدا با معنای آنها در مورد انسان متفاوت است. توحید امام توحید، اینگونه شکل نهایی خود را می‌یابد؛ مذهب اثبات بدون تشبیه.

سهند صادقی بهمنی

همشهری آنلاین